



13 نوامبر 2014



داکتر سید عبدالله کاظم

موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور (قسمت دوم)

زن وسیله استحکام قدرت سیاسی و مصلحت های قومی :

یکی دیگر از خصوصیات جامعه مردسالار افغانستان همانا مبدل شدن زن به حیث متاع قابل تبادل در معادله قدرت سیاسی و نیز وسیله رسیدن به مصلحت های قومی و رفع اختلافات بین اقوام و منازعات افراد ستیزه جو و قدرت طلب است. این وسیله اگرچه در کشور ما سابقه دیرینه تاریخی دارد، ولی با رویکار آمدن حکومت درانی و بعداً سلاله محمدزائی تاسالهای دهه دوم قرن بیستم بیش از پیش مورد استفاده قرار گرفت.

سلطنت درانی در سال 1747 توسط یک جرگه بزرگ متشکل از سران قبایل پشتون آغاز گردید که احمد خان ابدالی (بعداً ملقب به احمدشاه بابای درانی) را به پادشاهی برگزید. این شخصیت بزرگوار که در واقع مؤسس افغانستان امروز محسوب می شود، در مدت 26 سال سلطنت خود موفق به تشکیل امپراتور عظیمی گردید که حدود آن از مشهد تا کشمیر و دهلی و از آمودریا تا بحیره عرب گسترش داشت. بسیاری از محققان ماهیت اداری امپراطوری درانی را یک "کانفدراسیون قبایل پشتون" می دانند که قلمروهای مجاور را فتح و به خود مدغم ساخت. در این نظام بین قبایل و دولت با فقدان اعتماد به یکدیگر، یک نوع پیوند متقابل و باهم وابسته وجود داشت که یکدیگر را حمایت می کردند. رهبران قبایلی بر اساس مالکیت شان بر زمین احزار موفق میگردند و مقامهای دولتی میان رؤسای قبایل تقسیم می گردید.

شاهان سلاله درانی و بعداً محمدزائی در طول قرن 18 و 19 افغانستان از رقابت های قبیله‌ای به نفع استحکام قدرت خود استفاده کردند، طوریکه با ایجاد نفاق و برخورد از یک طرف تلاش میگردند از قوت رقبای خود بکاهند و از طرف دیگر بعضاً با رؤسای قبایل پیمان دوستی و مؤدت می بستند تا آنها را در کنار خود داشته و از قدرت شان در برابر مخالفان استفاده نمایند. گروگان نگهداشتن اعضای خانواده های قبایل نیرومند به اشکال و عناوین مختلف و بعضاً اعدام مخالفان و غیره همه جزء همین سیاست "داد و گرفت" در معاملات قدرت سیاسی بود. همچنان خوانین و رؤسای قبایل نیز برای احراز مقامها و منافع اقتصادی و پرستیژ اجتماعی خویش با دولتمردان و شاهان به عین شکل عمل می کردند.

یکی از عمده ترین اشکال این معاملات، همانا ازدواج های متعدد شاهان و رؤسای قبایل با یکدیگر بود تا بدانوسیله به جلب حمایت، رفع منازعات، استحکام قدرت، و کسب رسوخ و منزلت دست یابند. این کار با آنکه در مدت کوتاه نتایج مطلوب را بار می آورد، ولی در مدت طویل موجب نفاق و شقاق بیشمار میگردد. حتی یکی از عوامل عمده سقوط سلطنت دودمان سدوزائی همین موضوع بود که ادامه آن افغانستان را برای دو قرن دچار خانه جنگی ها و برادرکشی های فراوان ساخت.

احمدشاه بابا چهار بار ازدواج کرد که سه ازدواج اخیر او بیشتر ماهیت سیاسی داشت: ازدواج با دختر بیگی خان (مسما به وزیر شاه ولی خان بامیزائی) - از سرکردگان بارسوخ قوم پوپلزائی) که موصوف با این قرابت خدمات بزرگی برای استحکام دولت درانی در زمان احمدشاه بابا انجام داد. ازدواج دوم بعد از فتح نهائی دهلی با دختر محمد شاه از خانواده شاهان بابر هند بود که در عین زمان دختر عالمگیر ثانی را نیز برای تیمورشاه پسر خود که در آن وقت ده سال داشت، عقد کرد و ازدواج سوم با دختر کاکای نصیر خان بلوچ باز هم روی یک مصلحت سیاسی صورت گرفت.

این میلان که سرآغاز ازدواج های سیاسی و مصلحتی بشمار میرود، در زمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه به اوج خود رسید، چنانچه استاد عزیزالدین فوفلزائی نویسنده کتاب "تیمورشاه درانی" در این مورد می نویسد: «خاندان سدوزائی و عموم سرداران درانی با مردمان کم حیثیت و کم شهرت هرگز وصلت نمی کردند و سلاطین گذشته افغان که به وابستگی اقوام و گروگان گرفتن از مقتدران به جهت حفظ امنیت عامه تمایل داشتند، مفهوم می گردد که تیمورشاه به همین منظور از سران متنفذ و ملوک الطوائف مقتدر هر قوم یک یک و دو زن گرفته و از همین نگاه تعداد مجموعی اهالی حرم محترم در بالا حصار کابل به 300 نفر رسیده بود».

موصوف در این ارتباط علاوه می کند: «حقیقت کثرت از دواج تیمورشاه این بود که یک تعداد آنها با انتخاب اعلیحضرت احمد شاه درانی، به جهت استحکام محبت با سران هر قبیله صورت گرفته بود و جمعیت دیگری به حساب پسند خود اعلیحضرت تیمورشاه، از بزرگ زاده گان افغان به حباله نکاح او درآمده بودند. عده ای زیادی دیگر در اثر معرفی و پیشنهاد سران قبایل که در قدیم عادت بود، رجال متنفذ به واسطه خویشی رشته های تقرب به دودمان شاهی می بستند و خواه از روی احترام و خواه از روی اعزاز بدین امر اقدام می کردند، دختران زیبا روی و نیکو خوی خود را در میان محفه نشانده و به دولترای شاهنشاه.. میرسانیدند.... و باقی از دواج شاهنشاه از این قرار بود که وقتی موکب شاهنشاه از راه و یا شهری عبور میکردند، والیان و صوبه داران و عمده خوانین و رؤسای محل بنابر از دیدار احترام به حصول افتخار دودمان خویش، یکی از صبیات محترمت خودشان را به جهت از دواج پیشنهاد می کردند و شاهنشاه افغان هم از روی افتخار افغانی و هم به جهت دستگیری از احوال خلق الله که باید به واسطه خویشاوندی روابط یگانگی امیر با هر طایفه و سردار هر قبیله داشته باشد، مانع این امر نمی شد» (وکیلی فوفلزائی، عزیزالدین: تیمورشاه درانی، طبع دوم، کابل، 1346، صفحه 30 و 31).

باین ترتیب تیمورشاه از زنان رسمی خود از اقوام مختلف صاحب 34 پسر و 13 دختر گردید که همین تعدد پسران بعداً موجبات سقوط سلطنت این خاندان را فراهم کرد.

سردار پاینده خان رئیس قوم محمدزائی عین روش تیمورشاه را در پیش گرفت و وفرت فرزندانش از بطن مادران منسوب به قبایل مختلف، درد سر بزرگ را در تاریخ افغانستان ایجاد کرد. البته بعداً یکی از پسران او یعنی امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان باز هم در همین راه طی طریق کرد. موصوف رسماً با 18 زن از اقوام مختلف و با انگیزه های متفاوت از دواج کرد که به عقیده بعضی مورخین انگیزه این ازدواج ها را می توان از نزدیکی با سران قومی تا دریافت پول و جواهرات بیهو های شاهان پیشین و برادران متوفی خلاصه کرد. (برای شرح مزید در این مورد دیده شود: موهن لال: زندگی امیر دوست محمد خان - امیر کابل، مترجم: دکتر سیدخلیل الله هاشمیان، جلد اول، صفحه 202-207)

این شیوه در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان و به خصوص پسرش امیر حبیب الله خان نیز به نحوی دیگر ادامه پیدا کرد، چنانکه امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ در این مورد شرح مبسوطی دارد که در آغاز آن می نویسد: «چون تخت سلطنت بطور واقعی در تسلط رؤسای ملت می باشد، من سعی نمودم بعضی از خانواده های خیلی معنای این مملکت را با پسر بزرگ خود بستگی داده و دخترهای بعضی اشخاص بزرگ ملت را به جهت او تزویج نموده ام و پسرهای او را هم با دخترهای دیگر که عمرشان مناسب یکدیگر است، نامزد کرده ام...». امیر در ادامه به ذکر مفصل خانواده های هفت عیال ولیعهد خود می پردازد که هر یک را از خانواده های با نفوذ و از بین اقوام مختلف کشور به تزویج پسر خود درآورده است. (تاج التواریخ،... صفحه 295 و 296)

بهر حال تعدد زوجات بشکل که فوقاً بیان شد، بین امراء و خوانین افغانستان طی قرن 18 و 19 سرآغازی یک عده رواج ها در بین سائر مردم گردید که به تقلید از طبقات پیشین آن وقت تلاش کردند تا برای جلوه دادن منزلت و مقام اجتماعی خویش بیش از چهار زن نکاحی که جواز شرعی در دین اسلام ندارد، در حرم خود داشته باشند و آنها را بنامهای (صورتی یاسیرتی) و (کنیز) و غیره مسما سازند که البته از نظر شرعیت این کار مجاز نیست. در مثالهای واقعی که ذکر هر یک در این مختصر نمی گنجد، دیده می شود که این نوع ازدواج ها موقوف زن را بطور عموم بیشتر به یک متاع قابل معامله نزدیک می سازد تا به یک انسان دارای حقوق مساوی بامرد. در ارتباط با علل و انگیزه های این نوع ازدواج های دولتمردان و اشخاص بزرگ می توان حالات ذیل را از هم تفکیک کرد:

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
پاډونه: دلپیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکې په څير و لولئ

- 1 - گرفتن زن از طرف نیروی غالب در جنگ که بعضاً به رضا و گاهی به اجبار به قسم (غنیمت جنگی) صورت می گیرد (مثلاً فتوای امیر عبدالرحمن خان در مورد زنان هزاره)،
- 2 - دادن زن از طرف نیروی مغلوب برای نیروی غالب به غرض مصالحه و نشانه اطاعت،
- 3 - بهره برداری رؤسای قبایل از قدرت دربار به وسیله پیشکش کردن دختران به حکمرایان،
- 4 - وصلت حکمرایان با خوانین به منظور جلب حمایت و نزدیکی به دربار،
- 5 - استفاده از زن به عنوان رشوت و وسیله نجات از مشکل ،
- 6 - دادن یک یا چند دختر در بدل قتل یک مرد خانواده و یا قبیله دیگر که در عرف پشتونوالی آنرا بنام "بند" یاد کرده و بدینوسیله در برابر ادامه تخاصم به اصطلاح "سنگ" مانده میشود.

از این نوع ازدواج ها اکثراً نتایج نامطلوب و زجردهنده برای آن عده زنان بیچاره که از خود اراده ندارند و مثل برده فقط تابع دستور و معامله اولیای خود می باشند، بارمی آید که حیات آنها را تا اخیر زندگی دست خوش حوادث و درد و اندوه می سازد. گذشته از اینکه همچو معاملات با زنها یک تحقیر و توهین جدی به مقام زن به شمار می رود، این زن ها در حرم بزرگان که در آن زنان متعدد مربوط یک شخص وجود دارند، به سر درگمی و عدم شناخت با اشخاص و محیط مواجه گردیده و عنان زندگی را از کف می دهند و نمیدانند زندگی شان به کدام سمت کشانیده می شود. آنها اختیار خود را حتی در خورد و نوش روزمره از دست می دهند و تابع دستور چند زن سابقه دار و یک یا دومرد معروف (به خواجه حرم سرا) و یا هر عنوان دیگری گردند. آنها در این محیط نا آشنا فاقد حامی و پشتوانه بوده و نمیتواند به کسی اعتماد و اتکا کنند و یا اقلأ درد و یا راز خود را با کسی در میان بگذارند. شاید در همچو حرم سراهای شاهانه لباس و غذا فراوان باشد، ولی ذوق برای انتخاب لباس و اشتهای برای خوراک وجود ندارد. خلاصه این حرم های پر رزق و برق و پردبده برای همچو زنان جوان و نو وارد بخصوص که از یک خاندان کمتر اشرافی و یا با یک موقف ضعیف داخل حرم شده باشند، حیثیت یک زندان طلائی را دارد. آنها به مشکل می توانند با فامیل خود دیدار کنند، درحقیقت با این گونه وصلت ها رابطه دختر با فامیلش قطع می شود که این دردناکترین حالت برای یک دختر جوان بوده است.

نقطه جالب اینست که در جامعه مردسالار افغانستان طلاق ولو به دلایل منطقی و شرعی که از نظر دینی جائز است، اما از لحاظ عتقه نه تنها چندان معمول نیست، بلکه برای مرد یک نوع تحقیر و (بی غیرتی) حساب می شود: روان کردن زن به خانه پدری اش هم برای شوهر و هم برای خانواده زن بخصوص برای پدر و برادرانش هتک حرمت و مایه خجلت بشمار می رود. به این اساس زن بیچاره هیچ راهی جز سوختن و ساختن ندارد و هیچ گاه نمی تواند از شعله نرم سوز این آتش، خود را به امان دارد و هم هیچ مرجعی نیست که به داد او برسد. او حق ندارد تقاضای طلاق کند و نمیتواند از خانه فرار نماید؛ بعضاً ناچار می شود برای رهائی از این شرایط مصیبت بار دست به انتحار بزند. متأسفانه این حالت نه تنها در گذشته کم و بیش معمول بود، بلکه همین حال با وجود همه تلاش ها جهت احیای حقوق زنان در افغانستان، روزبه روز به تعداد زنان و دختران جوان که دست به خودکشی و خودسوزی می زنند، افزوده می شود.

"پشتونوالی" و جامعه مردسالار:

عرف و عادات و رواج های دیرینه بین همه اقوام افغانستان از سالها بدینسو وجود داشته و مردم به آن پایبند بوده اند. دوام این رواج ها مربوط به اندازه محصور بودن فرهنگی محل است که نظر به شرایط طبیعی از تماس منظم با سایر فرهنگ ها و یا رواج ها بدور مانده و بنأ کمتر تحول پذیر گردیده است. معمولاً مردمانیکه در محلات کوه بند و دره های محصور و فاقد مجرای عبور زندگی داشته اند، رسوم و رواج های دیرینه خود را حفظ کرده اند و با آن تاحد تقدس پایبند مانده اند. علاوه یکی از مشخصات عمده محلات محصور یا بسته از یک طرف موضوع خودکفائی اقتصادی و از طرف دیگر موجودیت یک نظم اداری داخلی است که مناسبات افراد محل را بین خودشان و هم با محلات همجوار آنها تنظیم می کند. در بین اقوام پشتون که بیشتر در امتداد ساحات شرقی و جنوبی افغانستان و اغلب در محلات صعب العبور و دره های پر پیچ بسر می برند، عرف و عادات و رواج های دیرینه تدریجاً بشکل یک مقرر و یا قانون (غیر مکتوب) در آمده است که از نظر ضمانت اجرایی مثل قانون برای همه افراد شامل آن قوم قابل قبول و اجرا می باشد. این "عرف" را بطور کل بنام "پشتونوالی" یاد میکنند که البته در عمومیات بین همه اقوام پشتون و در حالات خاص منحصر به اقوام مشخص بوده و در جزئیات از یک قوم تا قوم دیگر از هم تفاوت دارد. ساحه تطبیق و اجرای این نوع عرف ها را محدوده قومی تشکیل می دهد و نظام "مردسالاری و پدرشاهی" اساس آنرا می سازد.

د پاپو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

مقصود از "قومالی" همچنان همانا مجموعه افراد یک ویا چند قبیله از یک جد مشترک است که همه خود را در خوشی و غم و در دفاع از منافع جمعی شریک دانسته و معمولاً زیراداره یک رئیس "مشر" و تدویر "جرگه" زندگی می کنند. جرگه متشکل از موسفیدان، خوانین و شخصیت های با نفوذ دینی آنها است که درحقیقت مرجع حل و فصل منازعات، تعیین دستورالعمل ها و تطبیق آن محسوب می شود. هرگاه جرگه نتواند در داخل به فیصله برسد، جرگه منحل شده و جرگه جدید جای آنرا می گیرد. جرگه حق ندارد از اصول "پشتونوالی" در فیصله های خود عدول نماید. از بین جوانان قوم یک عده نیز به حیث قوای انتظامی و امنیتی بنام "اربکی" تعیین می شوند تا فیصله های جرگه را در موارد خاص به منصب اجرا گذارند و نیز در مواقع ضرورت برای حفظ امنیت و دفاع از منافع جمعی قوم آماده خدمت باشند.

با تشکیل و گسترش امپراطوری درانی که در استحکام آن نقش اقوام پشتون افغانستان بیشتر از دیگران بود و از نظر اداره به یک "کانفدراسیون قبایل" شباهت داشت تا یک نظام سلطنتی مرکزی، پشتونوالی نیز توأم با قدرت قبایل و اقوام پشتون موقوف قوی تر پیدا کرد و درحقیقت پایه های اساسی سلطنت درانی را تشکیل داد. از اینجاست که منافع قبایلی در منافع کلی سلطنت و برعکس آن متجلی شد. با آنکه در آن زمان دساتیر اسلامی و اصول شریعت زیربنای اساسی حقوقی جامعه افغانی را می ساخت، ولی دیده می شود که بعضاً منافع قبایلی و سران مربوطه در موارد خاص فراتر از دساتیر شرعی رفته و با اغماض از اصول شرعی به عرف پشتونوالی اهمیت بیشتر داده شده است، چنانچه احمد شاه بابا در چند مورد مجبور گردید به اجرای حالاتی دستور دهد که نفع خوانین و رؤسای قبایل در آن مضمحل بوده است. هنگامیکه احمدشاه بابا در آخرین سفر خود از مشهد به هرات برگشت (1184ق) و تیمورشاه را به ولیعهدی خود برگزید، وصیت نامه عنوان او در یازده فقره نوشته که از آن جمله دو فقره ای اخیراً به ارتباط زنان قابل اهمیت است:

موصوف در فقره دهم توصیه کرد که: «زن بیوه را باید ورثه میت نکاح کند و نه بیگانه» یعنی دودمانها همیشه محافظ ننگ و ناموس و حامی سیاست فردی و اجتماعی خود باشند و در فقره یازده هم به تیمورشاه گوشزد کرد که: «طلاق دادن زن را امر قبیح بشمار و مگذار که افغانها زن را طلاق دهند، زیرا طلاق دادن زن به بی ننگی و بی حیثیتی و پستی همت خاندان شوهر تمام میشود.» (وکیلی فوفلزائی: تیمورشاه درانی...، صفحه 52)

علاوئاً بر طبق دستور احمدشاه بابا زن از حقوق میراث محروم می گردد، در حالیکه هر سه مورد فوق با شریعت اسلام سازگار نیست، زیرا زن بیوه در مورد ازدواج مجدد خود آزاد است، مرد حق دارد زن خود را طلاق دهد (به حیث یک جواز نه چندان مطلوب) و زن در اسلام مستحق میراث به اندازه نصف مرد است. دلیل این اوامراحمدهشاهی را می توان در فشار وارده ناشی از منافع قبایلی متکی بر اصول پشتونوالی دانست، در غیر آن احمدشاه بابا یکی از شخصیت های بسیار دیندار و بادبانت بود که از این ناحیه در تاریخ شهرت به سزا دارد.

اگر به محتوای کلی اصول پشتونوالی حقیقتاً نظر انداخته شود، واضح می گردد که اغلب ارزش های آن با ارزش های کلی جامعه افغانی و اقوام مختلف کشور شباهت و همگونی دارد، البته با این تفاوت که در پشتونوالی همه ای این ارزش ها بشکل یک مقرره مورد اجرا قرار می گیرد که نفع و عدم اطاعت آن در محل مربوطه، موجب مؤیده و جزا پنداشته شده، ولی در محلات و بین اقوام دیگر افغانستان این ارزش ها بیشتر ماهیت ارزش های اخلاقی و بدون مؤیده را دارند. ارزش ها و اصول کلی پشتونوالی را قدرت الله حداد - یک نویسنده افغان در یک رساله ای بنام (دی ملی تاریخ فلسفه او پشتونوالی) بطور مختصر شرح داده که از جمله چند موضوع آن شامل حال زنان می گردد:

حداد می نویسد: «اعلیحضرت احمدشاه بابا در سال 1747 پادشاه شد، تمامی اصول دولتی او بر پشتونوالی استوار بود... بطور مثال قطع یک عضو و وجود انسان منع شد و ندادن میراث به زن که برای آن دلایل مختلف گفته شده است از جمله: برای کسب میراث هر کس می خواهد با دختر یک شخص ثروتمند ازدواج کند و با دختر شخص غریب نمی خواهد عروسی کند. دختر میتواند از حاصل دارائی پدر هر سال حق بگیرد و هرگاه خواهر و دختر نادر باشد، اعاشه آنها بدوش برادران و دیگر اقارب حتمی است، اما آنها حق فروش تصرف دارائی پدر را ندارند، در صورتیکه شوهر داشته باشند. با فوت پدر، دامادها در آن صورت خانم های خود را مجبور می سازند که میراث بگیرند، بناً ارزش های خانواده گی زیر پا میشوند و نفاق و پراگندگی شروع می شود، محیط گرم خانواده گی سرد می شود. و نیستی رومی آورد.» (حداد، قدرت الله: دی ملی تاریخ فلسفه او پشتونوالی، ویرجینیا 1992، صفحه 32-34)

راجع به عمق منطقی استدلال فوق الذکر که خواسته از محروم ساختن زن از حقوق میراث دفاع کند، سخن نمی گویم، ولی خاطر نشان می سازم که دلیل عمده این محرومیت در آن وقت در دو موضوع خلاصه می شود: یکی قایل شدن حق

میراث برای زن به قدرت مالی مرد در خانواده ضرر رسانیده و موجب میشد که دارائی پدری از دست پسر که نشانه ای بقای نسل بود، از طریق "خویشی" یعنی ازدواج بدست دیگران برسد و طی یکی دو نسل دارائی خانواده که تمرکز آن بدست مرد خانواده موجب خان بودن و سرکردگی آنها در بین قوم می شد، تقلیل یابد و منزلت اجتماعی آن نزول کند و دیگر اینکه در اجتماع مردسالاران وقت این تشویش بسیار جدی بود که مبادا زن با داشتن مال و زمین یک نوع استقلال عمل پیدا کند و از آن طریق بتواند به خصلت حکمرانی مرد صدمه برساند.

قابل ذکر است، هنگامیکه امیر عبدالرحمن خان یک سیستم واحد حقوقی را در مطابقت با شریعت بطور عموم در کشور نافذ ساخت که در آن تفسیر شریعت در انحصار قاضی رسمی بود، اهمیت پشتونوالی در موضوعات حقوقی در حاشیه رفت. یکی از عمده ترین مسایل در مورد زنان همانا عرف جاری از زمان احمد شاه کبیر مبنی بر محروم ساختن دختران از حق میراث و سلب آزادی ازدواج زن بیوه بود که امیرانرا به استناد اصول شرعی ملغی ساخت.

از آنجائیکه امیر عبدالرحمن خان به منظور استحکام دولت مرکزی سعی داشت تا پایه های فئودالی را در کشور سست کند و قدرت امرای محلی را تضعیف نماید، لذا عرف درانی را که شامل قواعد پشتونوالی شده و بر اقتدار روسای قبایل می افزود، به استناد احکام شرعی منسوخ کرد و حکم نمود که هر زن حق میراث و آزادی ازدواج (در صورت بیوه بودن) را دارا میباشد. امیر در تاج التواریخ در زمینه تصریح میکند: «به موجب قانون قدیم افغانستان، زن نه تنها ملک شوهر خود بوده است، بلکه ملک تمام خانواده شوهرش از قبیل برادرها و اقوام دیگر بوده است. لهذا اگر شوهر مشارالیه فوت میشد، یک نفر از اقوام شوهرش حق داشت که اگر زن هم راضی نباشد، او را به زوجیت بگیرد. ... حال آنکه این قاعده بکلی مخالف احکام پیغمبر است. قانونی که خودم اجرا نمودم این است که همین که شوهر فوت شد، زن آزاد است و نمیتوان او را مجبور کرد کسی را برخلاف میل خود به شوهری اختیار نماید.» (تاج التواریخ...، صفحه 342)

امیر عبدالرحمن خان در مورد فسخ نکاح دختری که قبل از سن بلوغ توسط فشار پدر و مادر عقد شده باشد، نیز برخلاف عرف معمول امر صادر کرد که: "به موجب قانونی مروج من، دختری که به حد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح کسی در آورده باشند، پس از اینکه به حد بلوغ رسید، فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید و علاوه بر این بعد از قبول عقد، اگر شوهرش به او تعدی یا بد رفتاری نماید و متحمل مخارج او نشود، مشارالیه میتواند به محکمه عارض شود که شوهر من یا نفقه و کسوه مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد." (تاج التواریخ...، صفحه 342)

در مورد مهر و طویانه امیر نیز عرف قدیمه را شکست و دستور داد تا این موضوع بر طبق توان شخص محدود گردد. او در این مورد می نویسد: "رسم بعضی از خانواده های بزرگ این بود که دامادهای خود را و امیداشتند برانیکه قبایله های [مهر] زنهای خود را برخلاف میل شان انقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق میشدند به او کمک میدادند، باز هم ممکن نبود که قبایله مذکور را بتوانند ادا نمایند... من این قانون را محدود نمودم و قرار دادم که شاهزادگان خانواده سلطنتی از یک هزار الی سه هزار قبایله بکنند و سائر مردم از سیصد الی نهصد روپیه، البته اگر قوه داشته باشند و به طیب خاطر بخواهند بیشتر از این مبلغ به زنهای خود بدهند، فاعل مختارند که به موجب میل خود رفتار نمایند." (تاج التواریخ...، صفحه 343)

جای شک نیست که در اصول پشتونوالی زن مقام ارجمند دارد و احترام به زن یک جزء عمده پشتونوالی حساب میشود اما تبدیل شدن زن به ناموس و دورنگهداشتن او از چشم اغیار، موقف زن را از منتهای احترام به حالتی می رساند که موجب محصور شدن او برای عمر در یک محوطه می گردد، مثل شی قیمتی که باید در یک صندوق آهنین قفل شود. با وجود این احترام که به ضرر تبارز شخصیت زن تمام شده است، دیده می شود که در اصول پشتونوالی زن مثل مال، زمین، وغیره به حیث "ننواتی" جهت عفو گناه و یا تقصیر یک مرد خانواده بطرف مقابل داده میشود. همچنان هرگاه به یک شخص یا خانواده ضرر مادی برسد، پشتونوالی برای جبران این خسارت موضوع "بدل" را مطرح می سازد و اگر این ضرر شامل قتل باشد، در آن صورت فامیل قاتل برای فامیل مقتول از طریق ازدواج یک یا چندین تن از دختران خانواده را برای رفع نزاع پیشکش میکند که این حالت را "بدل" می نامند.

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

علمای دینی و مسئله مردسالاری:

با آنکه پشتونوالی زیربنای ایدئولوژیکی دولت افغانستان را از آغاز سلطهٔ ابدالی تا اواخر قرن 19 می ساخت، اما در این کشور که از لحاظ قومی غیرمتجانس است، دین اسلام از قرن‌ها بدینسو همبستگی مردم را به حیث مسلمان دوریک محور حفظ کرده و زیربنای حقوقی و اخلاقی جامعه را تشکیل داده است. لذا هر شخص تعلیم یافته و آموزش دیده در امور دینی و مذهبی چه به حیث مسئول تعلیم و تربیه، چه در تطبیق شریعت، عدالت و نظارت بر اخلاق عامه و چه در اداره امور در کشور نقش مهم داشته است؛ به عبارت دیگر رهبران دینی در جوار شخصیت های قبیایلی و محلی در رهنمائی مردم صاحب نفوذ بسزا بودند. از آنجائیکه مذهب تسنن (حنفی) مذهب اکثریت مردم افغانستان است و در این مذهب مرجع تقلید وجود ندارد، بنأ رهبری امور مذهبی بدوش "پیر" ها و علمای انفرادی ردیف "بالا" گذاشته شده که آنها معمولاً از طرف زمامداران تعیین می شدند. در حالیکه دارائی شخصی سران قبیایلی، وسیله حفظ استقلال نسبی آنها در برابر دولت محسوب میشد، رهبران مذهبی بطور عموم وابسته به اعطای خیریه ها از جانب پیروان شان بودند و نیز از کمکهای سران قبیایلی و خوانین و هم از امداد دولت مستفید می شدند. به این اساس دیده میشود که چه در نظام قبیلوی قرن 18 و 19 و چه طی تلاشهای جهت تشکیل حکومت مرکزی در سالهای اخیر قرن 19 رهبران مذهبی اعم از پیرها و علماء، زیر فشار سران قبیایلی از یکطرف و دولتمردان از طرف دیگر قرار داشتند و نمی توانستند در برابر ارزشهای قبیلوی و یا سیاستهای امراء و شاهان به استناد دساتیر دینی موقف مخالف اتخاذ کنند. آنها ناگزیر بودند به نحوی بر رواجها و عرف جامعه قبیایلی که خودشان نیز جزء آن بودند، مهر مشروعیت بگذارند و نیز آنچه ر اشاهان می خواستند، تأیید کنند.

دلیل اینکه چرا رهبران و علمای دینی بر ارزشهای قبیلوی در چارچوب پشتونوالی در مورد زنان انگشت اعتراض نگذاشتند و آنرا متفاوت از اصول دینی ابلاغ نکردند، در همین نکته است که آنها تحت فشار شاهان و رؤسای قبیایلی قرار داشتند و نیز چون خودشان از این ارزشها به ارتباط حقوق زنان نفع می بردند، بنأ نه تنها در برابر آن اقدام نکردند، بلکه مهر مشروعیت دینی را نیز بر آن گذاشتند.

هنگامیکه دولت مرکزی توسط امیر عبدالرحمن خان استحکام یافت و پادشاه به حیث "سایه خدا (ج) در روی زمین" پنداشته شد و حیثیت مرجع تقلید را به خود گرفت، در این احوال پادشاه عده ای از رهبران و علمای دین را در بدل معاش بکارگماشت تا بدانوسیله از یک طرف آنها را از تأثیر سران قبیایلی بیرون کند و به تضعیف قدرت سران مذکور بپردازد و از طرف دیگر با صدور فتوای شرعی، از آنها بهرهٔ سیاسی گیرد (مثلاً اخذ فتوای علمای دین در مورد "بغی" هزاره ها و جواز جهاد علیه آنها).

نکته دلچسپ آنست که رهبران و علمای دینی در هر دو دوره یعنی هم در دوره دولت قبیلوی و هم در دوره بعدی متحدانه در محدود ساختن حقوق زن همکار و هم فکر بودند و مثل شاهان و رؤسای قبیایلی بر حقوق زنان محدودیت های بسیار وضع کردند. یکی از دلایل دیگر وضع قیود بر زنان و محدود ساختن حقوق شان این بود که اغلب علمای دینی افغانستان پیرو دبستان "دیوبندی" در هند بودند و این دبستان در مورد زنان اصول شرعی را بطور بسیار مقید و پر از تعصب توجیه، تفسیر و تدریس میکردند که حتی از ناحیه همچوتعبیر و تفسیرهای سختگیرانه، آنها مسما به "وهابیون هندی" گردیده بودند، لذا با این تهداب تعلیمی امکان جورآمد و توافق آنها با ارزش های قبیلوی و خواسته های امراء در مورد حقوق زنان مسلم بود.

بطور خلاصه می توان گفت که حقوق زنان در افغانستان آن عصر از جانب سه قدرت مردینه حاکم و مسلط بر جامعه یعنی سران قبیایلی، علمای دینی و امراء تحت فشار قرار داشت. راجع به چگونگی موضوع، بعد از استقرار حکومت مرکزی در افغانستان در اواخر قرن و بعد از آن تا امروز، کشور سیر متفاوت را دنبال کرده است، گاهی رو به تجددگرایی داشته و گاهی هم عنعنه بر تجددگرایی غلبه کرده و مسیر تحول را به عقب رانده است که البته همه شاهد تحولات چند دهه اخیر تا امروز هستیم و شرح مزید هر دوره را به تفصیل میتوان در کتاب "زنان افغان زیر فشار تجدد و عنعنه" از این قلم که در سال 2005 در کابل در ششصد صفحه چاپ گردیده است، مطالعه کرد.

(ادامه دارد)

د پانوی شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ